

# بچه‌ها موم نرم نیستند

## نگاه دکتر خسرو باقری به پیچیدگی‌های تربیت دینی

تنظیم: اسماء فتح‌اللهی

### ساده کردن تربیت ساده‌انگاری است!

پاره‌ای از معلمان و مربیان گاهی اوقات گمان می‌کنند که کارشان یک کار معمولی است؛ در واقع روبه‌رو شدن آنان با بچه‌ها این تصور را در ایشان به وجود می‌آورد که کارشان کاملاً مشخص است و چارچوبی قطعی دارد. این یک اشتباه بسیار بزرگ است. تربیت یکی از پیچیده‌ترین کارهای دنیاست زیرا آدمی، هر چند کودک، یکی از پیچیده‌ترین مخلوقات دنیاست. اگر شما بخواهید علم تربیت را با علم روان‌شناسی یا علم جامعه‌شناسی مقایسه کنید، می‌توان گفت علم تربیت پیچیده‌تر است، زیرا تمام تحقیقات روان‌شناسان و جامعه‌شناسان با تمام دشواری‌ها، باید در یک کانال باریک به نام تربیت آزموده و محقق شوند. به تعبیری، معلم و مربی باید تمامی آن دانش‌ها و بینش‌ها را از سر بگذرانند و آن‌ها را در ارتباط معلم و شاگردی به کار بندد؛ همانند یک خنثی‌کننده بمب که برای خنثی‌سازی، باید به ظرائف و دقائق این پدیده آگاهی داشته باشد. در نتیجه، ما باید به کمک هم‌فکری بین دست‌اندرکاران دانشگاهی (علمی) و مربیان (عملی) و عرضه مداوم علم به عمل و عمل به علم، این پیچیدگی‌ها را باز کنیم.

### مسیر پرتلاطم تربیت

امروزه تربیت به معنای عام و خاص (دینی) به دلیل ارتباط سریع و راحت بین فرهنگ‌ها، سخت و سخت‌تر شده است. در نتیجه برنامه‌ریزی‌های ما به نتایج معین دلخواه منجر نخواهد شد، چرا که برنامه‌ها در فضای بسته به اجرا در نمی‌آیند. امروز، تلاطم فرهنگی در سطح جهان تقریباً تمام جوامع را با یک رشته چالش‌ها روبه‌رو کرده است. به‌ویژه، در جامعه ما که از یک سو اصرار داریم به سنت و دینی که ۱۴۰۰ سال سابقه دارد پای‌بند باشیم و از سوی دیگر در یک بستر پرتلاطم بین‌المللی فرهنگی قرار گرفته‌ایم. رویارویی با این چالش قطعاً بدون تفکر دقیق به نتیجه نمی‌رسد.

دکتر خسرو باقری عضو هیئت علمی و استاد تمام دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران؛ نویسنده و مترجم بیش از ۲۰ کتاب در عرصه روان‌شناسی، تربیت اسلامی،



فلسفه تعلیم و تربیت معاصر و روش‌های تحقیق در علوم تربیتی؛ دارای ۷۴ مقاله در نشریات بین‌المللی و داخلی و دارای سابقه مشارکت در ۲۲ همایش داخلی و خارجی، در نشستی که با میزبانی آموزش و پرورش منطقه ۲ صورت گرفت، درباره چگونگی تربیت دینی و دشواری‌هایی که در این امر وجود دارد، سخنانی را ایراد نمود. ایشان، متن سخنرانی را، پس از پیاده‌سازی، مطالعه کرده و اصلاحات لازم را در آن انجام داده‌اند.



## چگونگی تربیت

با توجه به دشواری‌های مطرح شده، باید دریابیم که «چگونگی تربیت» تابع چیست؟ تقریباً می‌توان گفت دو چیز برای ارزیابی شیوه‌های تربیتی مهم است:

۱. تصور ما از تربیت دینی: اگر تصور ما از تربیت دینی مثلاً «الف» باشد، اما روش‌ها و چگونگی‌هایی که برای رسیدن به الف اتخاذ خواهیم کرد با آن تناسب نداشته باشد، به بن بست خواهیم رسید.
۲. چیستی تربیت: که آن هم تابعی است از چیستی آدمی.

پس می‌بینیم که به چه سرعتی کار عملی تربیت، ما را به کارهای نظری وصل می‌کند. یعنی از سویی وقتی می‌خواهیم کسی را تربیت کنیم، می‌خواهیم در عمل اتفاقی بیفتد و از سوی دیگر این اتفاق در گرو آن است که بینیم آن در چه موجودی و چه موجودیتی قرار است رخ دهد. می‌توان ارتباط این دو مطلب را مانند یک کارگاه نجاری دانست که در یک طرف آن چوب‌هایی با ابعاد و جنس‌های مختلف قرار دارد و در طرف دیگر، ابزار و آلات نجاری. این که چه ابزار و روشی را برای ساختن اشیاء و وسایل موردنظرمان انتخاب کنیم باید متناسب باشد با نوع و جنس چوبی که قصد نجاری آن را داریم. حال، چگونه می‌شود یک مربی بچه‌هایی را با ترازهای مختلف در کلاس خود ببیند و این چیستی برایش مهم نباشد.

## کژی‌های ناموجه در تصورات ما

اولین خطا در تصورات زیرساختی ما مربوط به حوزه «چیستی آدمی» است و آن خطا این است که اغلب فکر می‌کنیم: «هر فرد و به‌خصوص کودک، همانند یک موم نرم در اختیار ماست و در صورت داشتن روش مناسب، می‌توانیم او را به هر شکلی که می‌خواهیم درآوریم. و به عبارت دیگر، می‌توانیم به راحتی با قدرتهای فرهنگی، تاریخی و... به او دستور دهیم و او هم چاره‌ای جز تبعیت ندارد.» اگرچه اولین وهله تربیت همین‌طور است، اما در نهایت می‌توان گفت که بچه‌ها مثل موم نرم نیستند. این سخن مانند این است که بگوییم چون توله ببر در ابتدا مثل توله گربه است، می‌توان او را یک گربه در نظر گرفت. شاید در ابتدای امر این دو با هم تفاوت چندانی نداشته باشند اما نباید فراموش کرد که این «توله ببر» است نه «توله گربه» و اگر به بلوغ برسد باید از آن به شدت حذر کرد. همین‌طور، کودک انسان هم موجودی است که اگر زمانش برسد،

دارای پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی می‌شود که عبور از آن‌ها و اقاعدشوار است.

این تصور نادرست از تربیت دینی به غلط چنین القا می‌کند که دین گویی قالبی است که بر موجودیت شکل‌پذیر آدم‌ها زده می‌شود. اما باید گفت درست است که دین دستورالعمل‌هایی دارد که می‌توانند به صورت قالب رفتاری در بیابند؛ و درست است که از بد یا خوب حادثه، تربیت دینی با مناسک شروع می‌شود و بچه‌ها در دوران کودکی نمی‌توانند بفهمند منطق دین چیست، ولی ما نباید به‌طور ناخودآگاه دچار اشتباه شویم و فکر کنیم که تربیت دینی یعنی همین قالب‌ها را بر آدم‌ها زدن؛ که اتفاقاً کودکان آن را فعلاً به خوبی می‌پذیرند. اما آیا تربیت دینی این است؟ از نظر قرآن تربیت دینی این نیست که رفتار و سکنات آدم‌ها را تنظیم کنیم؛ بلکه تربیت دینی با ایمان ملازم است و ورود ایمان به قلب به معنای یک تحول باطنی است. در نتیجه اگر یک مربی خیال کند مناسکی تربیت کردن بچه‌ها کافی است، باید گفت، بنا به آموزه‌های قرآن، او در فهم تربیت دینی دچار اشتباه شده است. اگر این تصور درست باشد، یعنی بگوییم همان‌طور که با فشار و نیرو می‌توان اشیاء را قالب زد، پس فرآیندی مشابه هم در مورد کودکان رخ خواهد داد. در این صورت می‌توان رابطه معلم و دانش‌آموز را در این‌جا همان رابطه یک صنعت‌گر فعال با ماده منفعل و پذیرنده دانست. اما تاریخ بشر نشان داده است که این‌طور نیست و برعکس در هر جایی که قوی‌ترین پنجه‌ها عزم کردند تا آدم‌ها را به شکل معینی درآورند، بالاخره جایی به زمین خوردند.

دومین خطا و البته از رایج‌ترین تصورات ما نسبت به تربیت این است که کودک را همانند دانه‌ای بدانیم که استعدادها و فراوانی در آن نهاده شده است و باید آن‌ها را شکوفا کرد. در کشور ما اگر از هر مربی بپرسید که تربیت چیست، به احتمال زیاد خواهد گفت: پرورش استعدادها و شکوفا کردن فطرت دینی که در انسان‌ها نهاده شده است. براساس این تعریف روش‌هایی هم که در اینجا باید به کار گرفته شوند، طبیعتاً چیزی شبیه به روش‌های باغبانی خواهند بود! یعنی انتخاب صحیح خاک و آب و بعد منتظر رشد ماندن. اما کودک بذری نیست و فطرت هم چیز آماده‌ای نیست که سبز شود و بروید! رابطه‌ای که باید با فطرت برقرار کرد از جنس رابطه رویاندن نیست. فراتر و پیچیده‌تر از این‌هاست. بنابراین در قرآن می‌خوانیم که «فاقم

تربیت یکی از پیچیده‌ترین کارهای دنیاست زیرا آدمی، هر چند کودک، یکی از پیچیده‌ترین مخلوقات دنیاست



## از نظر قرآن تربیت دینی این نیست که رفتار و سکنات آدم‌ها را تنظیم کنیم؛ بلکه تربیت دینی با ایمان ملازم است و ورود ایمان به قلب به معنای یک تحول باطنی است

وجهک للدين حنيفا...» یعنی باید به فطرت رو کرد؛ این عمل ارادی است که فرد خودش باید در مورد آن تصمیم بگیرد. اتفاقی که باید در تربیت رخ دهد، در رابطه‌ای که انسان با درون‌مایه‌های خودش برقرار می‌کند رخ می‌دهد نه در رابطه‌ای مشابه رابطه باغبان - مربی! ببینید خود قرآن در این خصوص، یعنی تمثیل نباتی، چه می‌گوید. در آیه ۲۹ سوره فتح تربیت آدمی به کشته‌ای مانند شده که رشد می‌کند و می‌روید. اما جالب است که در اینجا صحبتی از باغبان نیست. این دانه، خودش جوانه‌اش را بیرون می‌دهد و آن را تغذیه می‌کند و بعد استوار برپای خودش می‌ایستد. یعنی جریان تربیت به جای اینکه به باغبان منصوب شود، به خود دانه منصوب می‌گردد.

این چنین است که قرآن، با تصرف دقیق و مهمی در تمثیل نباتی، آن را به صورتی متفاوت با مفهوم رایج این تمثیل در میان ما، مطرح می‌کند و بر حرکت و عمل خود دانه تأکید دارد. پرده‌ای دیگر از قرآن، که در آن به مفهوم تربیت و تربیت دینی بعد جدیدی می‌بخشد، داستان آدم و حوا در بهشت است. می‌دانیم که آدم در اصل برای زندگی در زمین خلق شد، چون پروردگار به ملائکه فرمود: ای جاعل فی الارض خلیفه... پس چرا ابتدا راه او به بهشت کج شد؟ برای اینکه باید رازی در آنجا مشکوف می‌گشت تا آدمیان با درک آن راز بتوانند به زندگی در زمین ادامه دهند. آن راز این بود که آدم و حوا حتی اگر در شرایط آماده‌ای مثل بهشت هم باشند به ضرورت دارای حرکت درستی نخواهند بود. دو اتفاق در بهشت افتاد. خداوند تمام امکانات را در اختیار آدم و حوا قرار داد، و فقط یک آزمون پیش رویشان گذاشت و آن نزدیک نشدن به یک درخت بود. اما نزدیک شدند و عهد خود را شکستند و زشتی‌هایشان آشکار گردید و از بهشت رانده شدند. سرانجام خداوند به آنان توبه کردن را آموخت تا بتوانند خود را بازسازی کنند. حال با آموختن این راز برای به زمین رفتن آماده بودند. می‌توان رمز تربیت انسان را از این داستان آموخت. انسان فقط تحت تأثیر محیط تربیت نمی‌شود بلکه تحرک درونی خودش نیز شرط لازم است. بنابراین ما تأثیر محیط را منکر نمی‌شویم اما محیط را همچون مواد آماده‌ای می‌دانیم که با زدن «کبریت» مشتعل می‌شود. این کبریت همان «خود» انسان است!

## تصاویر مطلوب از تربیت

آدمی موجودی است که خود باید شخصیتش را شکل بدهد. البته این توانایی به‌طور مطلق در اختیار او نیست، زیرا انسان در محدوده‌های مختلف تاریخی، جغرافیایی، ژنتیکی، خانوادگی، ملی، منطقه‌ای و... قرار دارد؛ اما به هر حال در تمام این محدودیت‌ها بالاخره اوست که تصمیم می‌گیرد چه بکند یا چه نکند. در نتیجه، تربیت دینی در عالی‌ترین حد خودش، همان تحول درونی و تلاش از ناحیه خود فرد به سمت خدا است. ما در این مورد تعبیر عجیبی در قرآن داریم. مثلاً خداوند به پیامبر می‌فرماید: ای پیامبر! تو برای تربیت مردم آمده‌ای ولی بدان تو بر مردم مسلط نیستی؛ (لست علیهم بمضطر)؛ یعنی آن‌ها مثل پیچ و مهره نیستند که به هر طریقی شکل بگیرند. حتی گاهی در آیه‌ها می‌بینیم که خداوند می‌فرماید هدایت دست پیامبر نیست بلکه دست ماست. کاری که پیامبران(ع) قرار است انجام دهند تبشیر، انذار، تبیین و... است. این‌ها همگی حرف‌های شگفت‌آوری در تربیت انسان است. یعنی انسان خود باید برخواستن و امیالش مسلط باشد. اگر مربی جلوی این امیال را بگیرد، و صرفاً راه را مسدود کند، ره به جایی نخواهیم برد. ما کنترل بیرونی (مسدود کردن راه) یا کنترل بیرونی درونی شده (همان چیزی که فروید راجع به آن می‌گوید: وجدان صدای پدر است که درونی شده است) نمی‌خواهیم، بلکه کنترل درونی یا خویشنداری می‌خواهیم.

بنابراین می‌بینیم که دست مربی چه‌قدر کوتاه است و او آن قدر که فکر می‌کند توانایی تغییر ندارد. البته که نقش معلم قابل انکار نیست. منتها این نقش شکل‌دهی یا پرورش نیست، بلکه تعامل است؛ و تعامل، در معنای دقیق آن، با تأثیر متقابل فرق دارد. تعامل آنجایی است که دو موجود عامل با اراده عمل می‌کنند و رابطه متقابل آن‌ها تعامل نامیده می‌شود. در حالی که تأثیر متقابل بین اشیاء هم وجود دارد. تعامل یک رابطه منحصربه‌فرد است که در تربیت به‌صورت ناهم‌طراز (بین معلم و شاگرد) مطرح است. یعنی می‌بایست علاوه بر توجه داشتن به تعامل (رابطه را به موم و چنگ تبدیل نکردن) به ناهم‌طرازی آن نیز توجه داشت. به هر حال معلم کوله‌باری از فرهنگ و دانش دارد در حالی که کودک دستش تهی است. بنابراین ما می‌توانیم تربیت را نوعی همکاری در نظر بگیریم که در آن کودک موفق می‌شود خودش را بیابد و به‌دست بگیرد و دگرگون کند. ما از درک این معنا به شدت دور هستیم.

البته نیم‌رخ نقش «مربی» با نیم رخ دیگر که

## چگونه معلمی باید بود؟ یک مثلث کارآمد

ما باید کودک را به‌عنوان انسانی که خودش تصمیم می‌گیرد، هر چند به اشتباه، به رسمیت بشناسیم و قبول کنیم که خواسته‌هایی دارد که حق اوست آن‌ها را بخواهد و ما نباید این خواسته‌ها را سرکوب کنیم. ممکن است این خواسته‌کژی‌های بسیاری داشته باشد ولی شما مقایسه کنید کسی را که این خطاکار را به رسمیت می‌شناسد و به وی احترام می‌گذارد با کسی که می‌خواهد با سرکوب او را مهار کند. دومی قطعاً شکست خواهد خورد. در سرزمین تربیت باید مایه‌های امید را زنده نگه داشت و از قطعیت و تضمین تغییر دادن افراد چشم پوشید. این مایه‌ها سه چیزند:

۱. به رسمیت شناختن شاگرد به‌وسیلهٔ احترام نهادن به تصمیم و خواست او؛
  ۲. خواست او را به‌صورت منطقی مورد ارزیابی قرار دادن و به این ترتیب وی را برای ارزیابی آماده کردن و رشد دادن قدرت داوری وی؛
  ۳. در نهایت، شرم که یکی از مهم‌ترین عواطف برای زمینه‌سازی اخلاقی شدن است.
- این‌ها تمام چیزی‌ست که ما در تربیت داریم و تضمینی نخواهیم داشت. اما در عین حال باید توجه داشت که این مثلث، مثلث کارآمدی است. وقتی که ما متربیان را سرکوب می‌کنیم، آن‌ها در مقابلمان می‌ایستند و معلوم است که در این مبارزه چه کسی پیروز است!

نقش «مربی» است تکمیل می‌گردد. قرآن در مورد نیم رخ نخست، در جایی اشاره دارد که انسان‌هایی که در مسیر تحول‌اند، خودشان خواهان آن هستند: در مساجد، انسان‌هایی وجود دارند که دوست دارند خودشان را پاکیزه کنند (فیه رجال یحبون ان یتطهروا) (سوره توبه، آیه ۱۰۸). اما در اشاره به نیم رخ دیگر، اظهار می‌کند که ای پیامبر تو صدقه‌های این مؤمنان را بگیر تا پاک گردند (خذ من اموالهم صدقه تطهروهم و تزکیهم). یعنی پاک گشتن از یک نگاهی کار پیامبر است و از نگاه دیگر کار خود انسان و در واقع این‌ها دو طرف چهرهٔ ژانوس است و باید با هم دیده شوند. البته طرفی که ما باید به آن حساس باشیم طبیعتاً سمت مربی است اما باید در ذهن داشته باشیم که این چهره یک طرفه کامل نخواهد شد و اگر آن تحرک درونی نباشد، کار شما به جایی نخواهد رسید.

به‌عنوان نکتهٔ آخر می‌خواهم چند کژی و ناسازگاری را که باعث شده است ما به مشکلاتی در تربیت دینی برخوریم بیان کنم:

۱. روش‌های موجود تربیت دینی در میان ما با چیستی آدمی هم‌ساز نیستند. به‌عنوان مثال ما گاهی بچه‌ها را تهدید یا تحقیر می‌کنیم و می‌خواهیم به‌عنوان آن صنعتگر، که اشاره شد، زور خودمان را به کرسی بنشانیم. در صورتی که این روش با چیستی آدمی ناسازگار است.

۲. روش‌های تربیت دینی گاهی با چیستی تربیت دینی ناهم‌سازند. روش‌های ما به گونه‌ای است که خیال می‌کنیم می‌توانیم دانش‌آموز را عوض کنیم. در صورتی که تربیت دینی عوض کردن نیست، عوض شدن است.

۳. روش‌های تربیت دینی با شرایط اجتماعی ناسازگار است. برخی از روش‌های ما ۵۰ سال پیش جوابگو بوده ولی الان دیگر جواب نمی‌دهد. مثل دور کردن، محدود کردن، در چارچوب نهادن. این‌ها در محیط بسته کارآمد است ولی در شرایط کنونی نیست.

